

کتابخانه دیجیتال هندوستان



در سطح شکست اسلام با تمام شیخ در علم طریقت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام
 که از زمان دیر باز و عرصه و راز
 و از وعیدیکه در احادیث صحیح
 حضرت مولانا و مقتدانا و ستا
 وار و ساخته و بعض اقوال جناب
 ما انا علیه و اصحابی قدم بیرون
 هر حرفش تعصب و اعتسان با پر
 جناب مولانا قدس سره بجز ار
 جم غفیر که هر یک ازان نحریر اکمل
 نماید همه معترضان سزنجیب تفکر حیران
 بتا بر آنست که جواب همچنین مجبول
 که یکے از زله برداران تربیت یافتگان خدمت حضرت مولانا قدس سره هست اشهب قلم را
 در میدان مناظره جولان میدهد و بارز خواه آمده است و در چند جلسات خفیفه این عجاله را
 نوشته نامش سیف الله المسلمال علی اعداء ناسب الرسول بناده و اکثر سبیل اختصار را

علام علی خاتم النبیین و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد باید دانست
 و بر میرزنی نمایند بهی منوال معترضی اعتراضی چند بر اقوال
 علام الکلام اکا فظ الکاج ابوا کسناات محمد عبدا کحی قدس سره
 مرحوم را خلاص طریقہ اہل سنت پنداشته خود از احاطہ
 ہ رسالہ سہمی بہ تشبیر اچمل کہ رکاکتش از نامش ظاہر واز
 طبع کنائیدہ طومار اغلاط خود را شائع گروانید چون
 دانند و اققان دبان کشاوند دنی دانند کہ از تلامذہ حضرت مرحوم
 اصل اجل است موجود اگر یکے ازان زمرہ توجه خود سبذول
 و پریشان خواہند ماند و عدم توجہی آن گروه والا شان
 شان خلوات شان علم و علما میدانند فقیر
 خدمت حضرت مولانا قدس سره هست اشهب قلم را
 و در چند جلسات خفیفه این عجاله را
 علی اعداء ناسب الرسول بناده و اکثر سبیل اختصار را

اختیار کرده قال یہ لوگ اپنے رسائل اور کتابوں میں امام صاحب رح کی بہت سی تعریف
اور مناقب لکھتے ہیں تا عوام یہ سمجھیں کہ اگر یہ لوگ حنفی مذہب نہوتے تو امام صاحب کے
مناقب کیوں لکھتے حالانکہ یہ سراسر اونکا دھوکا اور فریب ہے اور اقوال اگر حنفی شدن عبارت
ازانت کہ گو نصوص شرعیہ مخالف رائی امام عظم رحمہ اللہ باشد تبیہ شان نگذاشته آید
پس اذ اصح الحدیث فهو مذہبی وانچه کہ فقہاء معتبرین و اصولین تصریح کرده اند کہ ہر گاہ نص
مخالف یافتہ شود ترک مذہب رواست بر کدام معنی محمول خواهد شد تقلید بنا بر آن نیست
کہ مثلاً اتباع امام عظم بذاتہ کرده شود بلکہ غرض اصلی اتباع شارع است قال بحر العلوم فی شرح
المسلم ناقل عن شیخ الاکبر قد شرط فی التقليد ان يقول المسؤول عنه ان هذا حکم اللہ تعالیٰ
فأعمل به فاذا قال هذا قد وجب علیہ العمل وان قال حکم بالرأی فتسال مقتضی آخر ولا عمل به
اذ حکم اللہ تعالیٰ وهذا هو الحق المطابق وجب الايمان والاطوعان به ولا يجوز اتباع
من يقول هذا حکمی حکمت برای الا ان العبرة للمعنی لفظ من اراد ان حکم اللہ و عرفت برای
میشی ان لایکون فی اتباعہ باس بل یجب پس ازین کلام ظاہر است کہ اتباع رائی مجتہد
درست نیست تا وقتیکہ حقیقہ یا حکما از شارع مستند نباشد و نیز عدالت آن ثابت نشود قال
صاحب المسلم الاتفاق علی جواز الاستفتاء من مفت معلوم الاجتهاد والعدالة والاتفاق
علی امتناع ان ظن عدم احدہما انتہی لمخصا و عیان و تقلید یعنی فتوی دادن بدون علم سندور
جواز ان کلامت قال صاحب المسلم و شارح الموصوف و عن امثال لایجل لاصدان یفتی بقولنا
الم یعلم من این قلنا ای من ای اصل قلنا و افتنا فانکان من اجز من ای سند رویت انکان
من القیاس فیما یتعلق علیہ قیس و علم موانع تلك العلة ثم فی النص لعلم یتعلق به کذا نقل فی التیسیر عن الشیخ
ابی بکر ابی جصاص الرازی انتہی پس اگر بعد تحقیق امری مرجوح ثابت شود ترکش رواست و استمرار
بر ان تقلید واجب نیست قال المحققان المذكوران قبل لایجب الاستمرار و یصح الانتقال وهذا
هو الحق الذی فیہی ان یومن و یعتقد به لایعنی ان یمون ان یتقال لیسلی فان اهل حرام قطعا
فی المذاهب کان ادنی غیره و لا واجب الا اذ وجہ اللہ تعالیٰ و احکم لہ انتہی و همچنین ہولانا و لی
لکن موسی قدس سرہ در شرح مسلم از جملہ شرط جواز ترک تقلید جمہ تصدیق و توبین کہا مجتہد

۴
و اگر در بعضی
نصوص
مفسرین
در کتب
آز چہ
تفاوت
عدالت
محل است
پس

واستباحته مال کسی و استرضاء نفس شمرده اند و قال ابن الهمام المحقق فی التحریر لواء التزم بذهبیا معینا
 کابحیفة و الشافعی فی فیصل بلزمه و قبل لا وهو الاصح انتهى و در قول او تعالی فاسئلوا اهل الذکر
 ان کتتم لا تعلمون ظاهر است که غرض از سوال عمل است از جوارح باشد یا از قلب پس مطلب
 آیه شریف چنین شد که سوال از اهل ذکر و عمل بران در آن وقت کنید که شمارا علم حاصل
 نباشد پس هرگاه که علم از دلیل شرعی حاصل شد حاجت سوال و اتباع نیست جایجا امام محمد
 ورموطا میفرمایند که ابوحنیفه چنین گفت و ازین اخذ کرد و ما چنان میگوییم و از ان اخذ میکنیم
 و خود امام عظیم وصیت فرموده که هرگاه حدیثی صحیح یافته شود مذہب ما همانست قال صاحب
 رد المحتار و نظیر هذا ما قاله العلامة بیری فی اول شرحه علی الاشباہ عن شرح الهدایة لابن النخعة
 و نص اذ اصح الحدیث و کان علی خلاف المذہب عمل باحدیث و یكون ذلک مذہبہ و لا یخرج
 مقلده عن کونه حنفیا بالعمل به فقد صح عنه انه قال اذ اصح الحدیث فهو مذہبی و قد حکى ذلک ابن
 عبید البر عن ابی حنیفة و غیره من الائمة و نقله ایضا الامام اشعرائی عن الائمة الاربعة و لای محقق
 ان ذلک لمن کان اهلا للنظر فی النصوص و معرفة حکمها و منسوخها فاذا نظر اهل المذہب المذہب
 فی الدلیل و عمل به صح نسبت الی المذہب لکونه صادرا باذن صاحب المذہب اذ لا شک انه
 لو علم ضعف دلیل رجوع عنه و اتبع الدلیل الا قوی و لذار و المحقق ابن الهمام علی بعض المباحث
 حیث افتوا بقول الامامین ما لا یعدل عن قول الامام الا لضعف دلیل انتمی و بنا بر قاعده
 مشهوره المجتهد قد یخطئ و قد یصیب خطأ از مجتهد رواست پس در مواضع زلل مجتهد با وجود علم
 آن اتباعش در حق عالم آن کالاتباع فی المعصیة است و کمال غفلت معترض بحسب علم منظر
 آنست که ایراد بر نفس عادی میکند حالانکه در تصانیف مولانا می مرحوم دلائل بر امثال
 این دعوی که تقلید شخصی وقت ظهور دلیل خلاف بر صاحب بصیرت ضروری نیست قائم شخص
 و از بعض استنادات معترض ظاهر است که معترض را بر امام فخر الدین رازی اعتمادی هست
 پس این مسئله را در تفسیر آن امام باید دید قال تحت قوله تعالی اتخذوا حیارهم در بیانهم الایة قال
 شیخنا و مولانا خاتمة المحققین و المجتهدین قد شاهدت جماعة من مقلدة الفقهاء قرأت علیهم آیات كثيرة
 من کتاب اللہ فی بعض مسائل و کانت مذہبهم بخلاف تلك الآيات فلم یقبلوا تلك الآيات

ولم یقتوا ایها وبقوا یقظون الی کالمسجوب یعنی کفایت یکن العمل بقولها هر الایات سماع ان الروایة
 عن سلفنا ورویت علی خلافتها ولو تأملت حق التامل وجدت هذه الیاد ساری فی عروق الاکثرین
 من اهل الدنیا انتهی و قال تحت قوله تعالی ولئن ترض عنک الیهود وولا التصاری الایة فیها و لا تعلم علی
 ان اتباع الهوی لا ینبغی الا باطلا فمن بذل الوجود بل علی بطلان تقلید انتهی و عدم تمام الدلائل
 طاهر الا اذا علم کون المقلد علی باطل و محبین علامه شریانی و محمد عظیم حنفی و شاه ولی الله و شاه
 عبدالعزیز و امیر حاج و سید بادشاه و قاضی ابوعاصم و عزالدین عبدالسلام رحمهم الله افاده
 فرموده اند و استشهد علیه بقوله صلی الله علیه و علی آله و سلم انتم اسی الیهود و انصارسی لم ینبغوا
 یعبدو نعم و لکنهم اذا استحلوا اشیا استحلوه و اذا حرّموا علیهم شیئا حرّموه اخرجه الترمذی و بعض علماء حنفیه
 که ترک تقلید در بعض مسائل کردند با وجودیکه بر او شان در حقیقه عمادت است چگونه حنفی خواهند ماند
 و در وجه تحقیق و ترجیح بلکه اجتهاد فی المسئلة فوت خواهد شد و اگر حقیقه عبارت از ان نیست چنانکه
 گذشت پس بر مولانا می مرحوم چه الزام قال اول عقیده یہ کہ او تہوں نے خدا کے لیے جہت
 ثابت کی ہوا کہ قول معاذ اللہ ہرگز ہرگز این وہم نسبت مولانا قدس سرہ بجائیت ذلک بہتان
 عظیم بلکہ نفی جہت و جسمانیہ از او تعالی صرح در تحریرات جناب مولانا قدس سرہ موجود است و در جلد
 ثانی فتاوی ہین معنی از بن ہاگم نقل فرموده اند لیس کاستوار الاجسام من الثمن و الماسہ و الخاذاة
 بل بعضی یقین بہ انتہی پس انچه از عصام نقل یافته ہیچ فائدہ نخواہد داد و بر تقدیر تسلیم مخالفت
 قول مولانا عجم کلیم باکی نیست زیرا کہ حق با حق با تبع است بخصوص در مسائل واجب تر تا اتباع
 در مصیبت لازم نیاید و با خصوص در عقائد کہ عماد دین و اساس یقین اند قال الامام الرازی
 فی المحصل العلوم المتعلقہ بالمعلومات المتعارفہ مختلفہ خلافا لشیخی والی و والدی رحمہ اللہ با وجودیکہ
 این مسئلہ از ضروریات عقائد نیست تاہم امام رازی مخالفت پدر بزرگوار را معیوب ندانست
 غلطی ظنک فی غیرہ از بیان تشنیع و رحن ابن تمیہ ناحق نباید کشاد و حق و باطلش را در لحاظ باید داشت
 والا اذا باطل این تمیہ زیادہ تر در حق معترض لازم خواہد شد و لفظ فوق علی العرش و لالت
 بر جہت ندارد زیرا کہ بالای عرش جہت نیست کما قال الامام الرازی فی تفسیرہ اذا ثبت ان جہلم
 العالم منابہ فخرج العالم جسمانی لا خلا و لا ملا و لا مکان ولا جہت انتہی و صاحب قصیدہ

بدو الامالی که ملا علی قاری حنفی در حاشیة میباید و او اکثر از علما و شریعتش نوشته گفته است
 و رب العرش فوق العرش لکن به بلا و صفت ممکن و اتصال به آنچه معنی فوق در اینجا است
 و در ارشاد مولانا نیز همان مراد اگر چه درین مسأله اختلافات شتی در علما و اهل سنت یافته شده در اینجا
 محض بر نقل قول بعضی علما که قائل است و مذکور شده اند التا کرده میشود زیرا که در جواب
 همین قدر کافیست از اصحاب ابوبکر و عمر و ابوبکر و عبد الرحمن و عبد الله بن مسعود و ابوبکر و
 ابن عباس و ام سلمه و ام ایمن و از تابعین کعب احبار و حسن بصری و مسروق و سالم و ابراهیم
 و مجاهد و سعید ابن جبیر و قتاده و ثابت بنانی و مالک ابن دینار و ضحاک و سلیمان و شریح و عبید
 ابن عمرو و هب ابن منبه و جریر و ابوعبسی و مجاهد و ربیع و سفیان ابن عیینه و ابن محص و ایوب
 و از عاصمه مجتهدین و علماء کالمین اوزاعی و امام اعظم و امام مالک و سفیان ثوری و مقاتل و حماد
 ابن زید و ابن المبارک و محمد ابن اسحاق و حماد ابن سلمه و ابویوسف و امام محمد و احمد و ابن مهدی
 و ابومعاذ و ابونعیم و سلام ابن ابی مطیح و زید ابن هارون و سعید ابن عامر و عباد ابن العوام و اسمعی
 و علی ابن عاصم و هب ابن جریر و یحیی ابن زیاد و نوح ابن مریم و ابن مصعب و مجاهد و امام شافعی
 و عاصم ابن علی و یحیی ابن عبد العزیز الکنانی و ابوبکر حمیدی و قاسم ابن سلام و نعیم ابن حماد
 و هشام بن عبد الله و زید ابن هارون و قعنبی و ابومعمر القبطی و یحیی ابن معین و بشر ابن الحارث
 و حرب ابن سمیعیل و ذوالنون مصری و عبد الوهاب ابن الحکیم و المنزنی و ابوحاتم الرازی و ابوعمر
 و عثمان ابن سعید الدارمی و ترمذی و ابن عبیده و ابن ماجه و اسحاق ابن راهویه و محمد ابن
 عثمان ابن ابی شیبه و ابوداؤد و ابن قتیبه و عبد الله الصوفی و ابوبکر ابن ابی عاصم و ابوالقاسم
 الریحانی و ابن شریح و زکریا الساجی و ابن خرنیه و محمد ابن جریر و ابوسلم اللمی و طحاوی و ابن
 ابی داؤد و ابن الاعرابی و ابن صاعد و ابوحسن الاشعری و ابن غانم المقدسی و ابومحمد ابن
 حبان و ابوالقاسم طبرانی و ابوحسن بطبری و الدارقطنی و ابن بشیر و ابوبکر الباقلانی و ابوبکر
 ابن نورک و حافظ ابونعیم و ابن عبد البر و ابی بکر و قاضی ابوعبلی و ابوالمعالی الجونی و شیخ الاسلام
 عبد الله الانصاری و ابونعیم و ثعلبی و غوث کثقلین قائل قول مذکور اند علاوه حضرت تکیه اسما آنرا
 قلم بند کرده ام بسیاری از اکتاف بر قائل گشته اند و بعضی از ان اکتاف بر شد تکیه بر شکر این قول فرموده اند

كما سياتي درايضا الكتفابره نقل قول ابي عبد الله واما محمد بن ابو يوسف واما ابو الحسن الأشعري مفصلا
 بينما يرمي قال البيهقي انا ابو بكر بن الحارث اخبرنا ابن خبارنا احمد بن جعفر بن نصر بن يحيى بن يعلى
 سمعت ابيهم بن حماد يقول سمعت نوح بن مريم يقول كنا عند ابي حنيفة اول ما نظرنا اذا جاست امرأة
 من ترمد كانت تجالس بها فدخلت الكوفة فاطن ان اقل ما رايت عليها عشرة الاف من الناس
 ثم دعوا اليها ففصل لها ان رجلا بهنا قد نظرني المعقول يقال له ابو حنيفة فانت وقالت انت الذي
 تعلم الناس المسائل وقد تركت دينك اين الملك الذي تعبده فسكت عنهما ثم مكث سبعة ايام لا يحسبها
 ثم خرج اليها وقد وضع كتابا ان الشد في السماء دون الارض وروى ابو مطيع في الفقه الاكبر قال من علم
 ان الشد على العرش فقد كفر لان الشد تعالى يقول الرحمن على العرش استوى وقال القاضي ابو محمد المغربي
 بعلبك يقول سمعت الامام ابو محمد المقدسي سنة احدى عشر وستمائة انه يقول بلغني عن ابي حنيفة
 انه قال من انكر ان الشد في السماء فقد كفر وقال ابو حنيفة في كتاب في الوصايا لقربان الله على العرش من غير
 ان يكون له حاجة اليه واستقرار عليه وروى عبد الشاهين نافع قال مالك بن نسر الشد في السماء وعلمه
 في كل مكان اخرج عبد الله بن محمد بن حنبل في كتاب الروا على الجهمية عن ابيه عن شرح بن ابي عثمان عن ابي
 بن نافع تلميذ مالك وكذا روى البيهقي باسناد صحيح عنه ويحيى بن يحيى ولقطة الاستواء غير محمود والمكث
 غير معقول والايمان به واجب والسؤال عنه بدعة وروى كحافظ عبد الغني المقدسي في شرح الامام ابو الحسن
 الشافعي وغيرهما في مجموع عقيدة الشافعي قال القول في السنة التي انا عليها درايته اهل الحديث عليها ان
 رايتهم مثل سفيان ومالك وغيرهما الاقرار بشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وذكر
 اشياء ثم قال فان الشد في عرشه على سماءه وكذا روى عن احمد بن حنبل فانه قال علمه محيط بالكل مرتجا
 على العرش بلا حدود ولا صفة اخرج اللالكائي وكذا في بشارة الخضر له رواه ابن ابي حاتم في مناقب احمد
 وقصة ابو يوسف صاحب ابي حنيفة مشهورة في ستمائة بغير المرسي لما انكر ان الشد فوق العرش رواه
 ابن ابي حاتم وغيره في كتبهم وثبت عنه حبس البشر وضرب على الاحوال حيث قال انه تعالى في كل مكان
 واخرج ابو القاسم اللالكائي وكحافظ ابو محمد بن قدامة وكحافظ الطبري باسناديهم عن محمد بن
 الحسن الشيباني صاحب ابي حنيفة يقول اتفق الفقهاء وكلم من المشرق الى المغرب على ايمان بالقرآن و
 الاحاديث التي جاء بها النقات عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في صفة الرب عز وجل من غير تفسير ولا وصف ولا تشبيه

فمن فسر شيئا من ذلك فقد خرج مما كان عليه النبي صلى الله عليه وسلم وفارق الجماعة فانتم لم تصفوا ولم تفسروا ولكن
 آمنوا بما في الكتاب وبنسبته ثم سكتوا فمن قال يقول جم فقد فارق الجماعة فانه وصفه بصفة لا شئ واخرج
 ابن ابي حاتم كذا عن هشام وعبد الله بن احمد عن ابن المبارك وفي قولها تصريح ان انكار كون الله تعالى
 على العرش قول الجهمية وعزودهم الائمة ومحتوهم وكذا قال ابو الحسن الاشعري في كتابه الذي صنفه في خلاف
 المضلين ومقالات الاسلايين وفي الابانة في اصول الديانة واستدخالات الى الخواص والروض
 والمعصرة والجمية واخره بذكر مقالة الطحاوي ايضا اخذت اكثر هذا الكلام من كتاب العرش للفتي
 پس عجب است از معترض با وجود دعوى چنين تقليد و متابعت اين مخالفت انرا قوال الهم خفيه بلکه
 اقوال الهم اربعه که نزد معترض خرق اجماع است و اين قول را قول مجسبه گفتن الهم کرام مجسبه قرار دادند
 اعادنا الله عن امثال هذه النفقات وانكار الذين قول خروج ورفض وعتزال است وادکتب متداوله
 ايدي خواص و عوام در شرح بدال الامالي و تمهيد ابو شکور سلمی مسئله استواء موجود است و اگر نظر معترض
 تا حواشی شرح عقائد است فقط پس حاشیه کمال الدين محمد بن محمد المعروف بابن ابي شريف بايد دید
 قوله دوسرا عقیده انکایه که حضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم کے سوا اور چہ خاتم نبوت ہونے کے
 اقوال جواب اعتراض ثانی و ثالث و رابع و رسالہ واقع الوساوس علی اثر ابن عباس مولانا مرحوم
 خود رقم فرمودہ اند و اشتباہاتیکہ در کلام جناب معفور افتادہ رفعتش نموده و این قول مختصر حضرت
 مولانا قدس سرہ نیست بلکہ از کلام علامیکہ نقل فرمودہ اند عبارات شان مع حوالہ اسامی کتب
 زیب رقم ساختہ اند از انجملہ علامہ بغوی و جلال الدین محلی است و در قول او تعالی لکل قوم اوصی
 مراد گرفته چنانچہ در رسالہ مذکورہ مصرح است میں نے اس آیت سے وجود ہنما ہر طبقہ میں بسبب
 اسکے کہ کوئی مخلوق غیر محل نہیں چھوڑی گئی ثابت کیا اور بعد اسکے تفسیر جلالین سے کہ وال ہی
 اوپر جانے وحی انہی کے طبقات تھانہ میں نقل کر کے وجود انبیاء ثابت کیا و ہرگز وجود نبی جدید در
 زمان آنحضرت یا بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عبارات جناب مرحوم ثابت نہیں و در این عبارات
 کہ بعد آنحضرت صلعم کے یا زمانہ میں آنحضرت کے مجر کسی نبی کا ہونا محال نہیں ہوا لہذا وجود نبی جدید
 نیست و محل محض وجود نبی بر وجود نبی جدید تفسیر بالرای ہست و محض وجود نبی ہرگز متنع نیست بلکہ
 واقع است و مثالش حضرت علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و عموم عتبت آنحضرت صلعم و خاتمیت حقیقیہ

برای آنست که در رسیدن صیغه رسالتش صلعم در هر طبقه مصحح در رساله مذکوره است فالزام تفریقا
 از معترض مثل نبی بودن حشرات الارض و خاتم الرسل بودن آنحضرت صلعم افتراقی محض و الزام
 بلا لزوم است و جواب مخالفت مولانا عبد کلیم گدشت آگام المرجان فی احکام ایجان باید دید که در
 باب نبوت جن چه نوشته و مخالفت جمهور با وجود ظهور دلیل موجب الزام نیست بعض متاخرین مخالفت
 جمهور قداموده نظر بر دلیل صحیح کرده قائل ایمان والدین آنحضرت صلعم شد عبارات آگام المرجان
 در رساله مذکوره مسطور رساله شایع است تطویل لا طائل شمرده نقل عبارتش نکروم و مطلب قول
 مولانا قدس سره که نبی هر قوم کا او کی صنف سے ہوا نیست کہ انبیا برای هدایت قومی قومی آمده اند
 و از صنف آن قوم بوده اند و نصوص بر این صراحت دلالت دارد قال اللہ تعالی ان من امۃ الا ولنا
 نذیر و قال اللہ تعالی قال لعم خیرتها الم یا حکم رسل سنکم و قال اللہ تعالی یا معشر ایجن والانس الم یا حکم
 رسل سنکم و بر عموم رسالت آنحضرت صلعم فتاوی مولانا قدس سره در رساله مذکوره صراحت دلالت میکند
 و هرگز کسی را مانع آنحضرت صلعم ندانسته بلکه مدعی این قول را کافر فرموده اند و اینجا هم کلام بر محض
 و عادی کرده شده تا نزد عوام اعتبار شود و بعض عبارات را نقل نموده از بعض دیگر اعراض ساختہ بر آن
 فتوی که سائل را بران کلام است جناب مولانا قدس سره آنرا سویم تصور فرموده اصلانی در آخر
 دافع الوسواس طبع کنانید تا مطلب صحیح واضح گردد غایبانی الباب در عبارات آن فتوی بعض
 مناقشات وارد میشود بعد وضوح مطلب در آن هیچ مضائقه نیست قال اول مسئله یہ ہے کہ جبکہ
 لیے اونکے نزدیک کوئی شرط نہیں ہے لہذا قول چونکہ مولوی نذیر حسین صاحب ہلوی بلفظ الغرض حامل
 قول خود چنین بیان کردند کہ حدیثی مرفوع قابل استناد اندرین باب ثابت نشده و اینقدر درست بود
 لہذا جناب مولانا قدس سره تصحیح فرمودند مقصود انکار از شرط جمعیت چنانکہ در صفحہ صد و پنجاہ
 و سہ مجموعہ فتاوی جلد ثانی مطبوعہ مطبع علی بخشان تحریر میفرمایند اگر چه از بعض احادیث صحیح بخاری و غیرہ
 معلوم میشود کہ در عهد آنحضرت صلعم اقامت جمعہ در بعض قری شده است مگر چون در صنف عبد الزکریا
 از حضرت علی کذا جمعہ ولا تشریق الانی صریح روایت و قول صحابی در مجموعہ امور در حکم مرفوع است
 از نخبہ حنفیہ در شرط جمعہ تمدن و مصر می نویسند و تفصیله فی فتح القدر و غیرہ انتہی قال و سراسر مسئله
 صاحب گایہ ہے کہ صلوة جمعہ یہ میں امام کے پیچھے مقتدی کو قرات پڑھنا سکتا امام میں جس سے

استماع بین خلل ہو سکتا ہے اور قول اور جملہ اعتراضات معترضین اور آیات فقہاء و روایات آحاد امام محمد
اگرچہ ضعیف باشد اعتمادی کلی است بنیادی این قول ہمہ ہائست قال امام مالک امام احمد کے نزدیک
جہرہ میں منع اور سر پہ میں فرض ہے اور قول ابن اثیر است قال الشعرائی فی میزانہ قال مالک الحدیث لا یحب
القراءة علی المأموم بحال قال لیکن سکات میں جہرہ قرۃ کے وقت کسی کا مذہب نہیں ہے اور ائمہ اربعہ سے
اقول اگرچہ ائمہ اربعہ بقولی قائل نشدہ باشند و آن قول موافق اولیٰ شرعیہ باشد پس بطلان مسلم نیست
و کلامی دلیل معترض برین تا آورده و در بعض کتب کہ صریحی در میان مذاہب اربعہ مذکور است در ان
مائل است زیرا کہ اکابر احناف و شافعیہ وغیرہما وقتیکہ نزدشان دلیل مسئلہ واضح گشت مراعات موفقت
ائمہ اربعہ ملحوظ داشتند و بنا بر آن بعض شافعیہ قائل بقول مذکور شدہ اند و سلفا و خلفا این امر جاری است
و دیگر مشرک آن در کتب معتبرہ از آفتاب روشن تر و زیادہ تفصیل مسئلہ مذکورہ در امام الکلام فی مسئلہ قرۃ
خلف الامام موجود و مولانا نامی مرحوم در ان رسالہ دقیقہ وراثت را ہی خود نگذاشته اند و در ان رسالہ
صریح موجود است کہ قول مذکور از مختصرات حضرت قدس سرہ نیست قال اگر کوئی بزرگ صاحب
طریقہ اپنے مرید و نکو قضا حاجت کے لیے بطور توسل شیخ عبدالقادر شینا شد وظیفہ تباوی تو اسکو
یہ حضرت منع بتائے ہیں نیز قول از قید بطور توسل پر ظاہر کہ ندای شیخ برای قضای حاجات نیست
بلکہ توسل گرفتہ است بذات مکررہ حضرت غوث الاعظم و استاد از خدا بتوسل شیخ مقصود است و این را موصوف
جناب مولانا قدس سرہ جابئی رد و فرمودہ بلکہ از تطبیق و غرور و فتاویٰ مولانا سہ معلوم میشود کہ اگر
قول حضور شیخ در ہر مقام کفر است و این قول را از بزاز یہ نقل فرمودہ اند و دوم آنکہ ندای اموات از
مالک نہ بعیدہ و سماع اموات بطور مذکور ثابت نیست بر این قول معترض و روایت را از حصن حصین نقل
کرده اعتراض ساختہ باطل شمرده تسلیم نمی کنیم کہ از ان روایات مقصود ندای اموات و سماع اموات از انکہ
ثابت میشود چرا جائز نیست کہ از اعیان و اشہ عینونی حیوۃ ملکوم او باشند از محمدالی التوحید کیسانی بی بی فی خاک
بذہ تقضی الی اللہ شفیعہ فی محض توسل مراد باشد نہ ندای اموات علاوہ بر این جائز است کہ فرشتگان
چنانکہ صلوة ماجبور خاتم الرسل صلعم عرض نمایند این ندای بارہم عرض نمایند پس قیاس غیر بر این قیاس
مع الفارق است و نیز چرا جائز نیست کہ این محض بذات شریفہ حضرت سرور کائنات صلعم باشد زیرا کہ
این خلاف قیاس است و آن مخصوص مجبور و خود میماند امر سیوم آنکہ بر لفظ شیا شد علماء ارباب است

بعض گفتند این را کفر شمرده اند چنانکه در شامی قول آن بعض علماء موجود است پس از آن احترام لازم نمیست
 که مطلب مولانا آن نیست که کسی این لفظ گفتن را جایز نداشته والا لفظ بعض علماء فرمودی پس قطع عبارت
 شامی هیچ مضائقه نیست و صحت معنی مفهوم صاحبان سجاوه و مریدان شان در حیرت خفاست و محض
 حسن ظن در باب اثبات فہم معنی صحیح بکار نمی آید و محض نقل قول بعض فقہاء و جواریا سیدی احمد و قول بعض
 معاصرین و تلامذہ در حق مولانا محرم حجت نیست غالباً عوام وظیفہ مذکورہ برابر برای حصول عافیتہ و رزق و
 امثال آن میخوانند لیکہ اکثری از عوام اعتقاد میدارند کہ این رزق ما را شیخ علیہ الرحمہ عطا فرمود و این اولاد
 ما را عوث الاعظم بخشید و حال آنکہ طلب شیاء مذکورہ غیر از خدا محالست فی العالم کیہ فی الباب السابغ فیما
 فی الصلوۃ ان دعی بہا تسخیل سوالہ من العباد مثل العافیتہ و المغفرۃ و الرزق آتی و عقائد مذکورہ از تعلیمات
 صاحبان سجاوه مرجہ برآید شدہ است اگر تسلیم کنیم کہ در وظیفہ مذکورہ حرجی نیست تاہم صورت عقائد
 باطل ضرورت پس احترام از آن لازم در این وقت بر زمین قدر اکتفا میکنیم ہر گاہ معترض تفصیلاً بکسب
 وعدہ خود چیزی خواهد نوشت تاہم جواب تفصیلہ خواہیم نگاشت انشاء اللہ تعالی قال و سراسر سئلہ مولانا
 صاحب کامطابق و بایسہ اور مخالف سنت و جماعت کے یہیہ کہ قیام جو وقت بیان ذکر و لاوت باسعادت
 حضور سرور عالم مولود شریف کی مجلس میں مجھیں حضور کرتے ہیں او کو مولوی صاحب بدعت سینہ اور کورہ
 جانتے ہیں انہ قول مولانا قدس سرہ قیام مذکور بدعت فرمودہ اگر از بدعت شدن انکار است دلیل از اول
 شرعیہ پیش باید کرد و جووش در قرون ثلثہ ثابت باید نمود از آنچہ کہ نقل کردہ محض انان بجز آنکہ بعض علماء
 این را محسن میداند چیزیے ثابت نشدہ کہ منہدم اساس بدعت شود و معترض این را از افراد قیام
 تعظیم میداند اولاً حقیقہ قیام تعظیمی بیان باید نمود و ثانیاً دخول این قیام تحت آن حقیقہ و ثالثاً جو از
 قیام تعظیمی را مطلقاً یا با مخصوص درین فرد ثابت باید ساخت و دون ہذا لا مور خط القاد و مرقاۃ
 شرح مشکوٰۃ باید دید کہ ملا علی قاری حنفی در جو از قیام تعظیمی چه افادہ فرمودہ علاوہ بر این آنکہ از دو حال
 خالی نیست یا آنکہ مقصود تعظیم ذکر است یا تعظیم ذات آن سر و صلعم اگر تعظیم ذکر است ذکر و لاوت را شرعاً کلام
 دخل خاص است کہ برای اوقیام کردہ شود و بر تقدیر ثانی در حال غیبت یا حضور بر تقدیر اول مرجح باید بود
 تحقق معنی قیام تعظیمی نیز تامل است من ادعی فعلیہ البیان و بر تقدیر ثانی حضور علی است یا ذاتی بر تقدیر اول
 از ارام مطالبہ شوق غیبت و اثبات حضور علی مطلوب و بر تقدیر ثانی جمال محض است یا ثابت و واقع

علی التقریرین یا در تحقق ماہیت قیام نعظمی تامل یا در ثبوت واقعیتہ قال رہا حنفی محبت او کے ساتھ تو
 آپ کو ایسی ضد ہو کہ بہت سے مسائل اس مذہب کے آپ نہیں مانتے اقوال ابن سخن را کیسے تصانیف مولانا
 و تائیدات جناب مرحوم مر مذہب حنفیہ را چشم واکر وہ دیدہ است ہرگز باور نخواہد کرد اختلاف بعض
 مسائل موجب خروج از مذہب و تعصب نیست این امر سلفا و خلفا جاری و ساری است و عمیان در تقلید
 طریقہ اہم نیست کما مر قال تہوڑی سی بے ادبیان جو مولوی صاحب نے غیر مقلدون کے موافق ہو کر
 علماء حنفیہ کی خدمات با برکات میں کی ہیں انہی اقوال از روح علماء حنفیہ و امام عظیم کتب جناب مرحوم مولانا بلکہ
 بعض اعتراضات کہ مخالفین سیکرند و بعض کلمات تحقیر تعصباتہ کہ معاندین میگفتند بران بر نظام او باطن
 فرمودہ نظر آن تصانیف عدیدہ جناب مرحوم و لفظ وہم در علم الی ابی نیست حافظ موسی بن ہارون
 بروایت لا نظرن الی اصلوہ رسول صلعم کیف یصلی قال فقام یتقبل القبلۃ اکیث نسبت وہم بسوی
 تسامی و ابوداؤد کردہ و مطلقا اعتراض لیل تعصب نیست تا وقتیکہ از الفاظ اعتراض ما از ابطالش شہوتش
 نہ کردہ آید و در حاشیہ نو اند بیہ اشارہ بسوی جرحیکہ بر این تمیہ واقع شدہ موجود است افاوق قدس سرہ

وفیہ کلام طویل فی ذکر ماجری علیہ من الحق و ما وقع بہ من لفتن پس انچہ الزام قطع عبارات بر مولانا قدس سرہ
 داوہ شدہ بر معرض منقلب و مہاج استہ و در مقام رد شیوعہ کتاب حاوی تحقیقات ہیثمہ است و در سنا ظہر
 تجاویزاتی کہ واقع میشوند غایب مانی الباب از این تمیہ نیز واقع شدہ علاوہ بر این قطع نظر از ان بعض
 تجاویزات اکثر کتابش لائق مدح است اگر این تمیہ مقتدای حضرت مرحوم بودی نسبت حماقت بسوی او
 و در حاشیہ امام الکلام و رد ذماتش در تصانیف دیگر بقابل بعض وہابیہ فرمودی مولانا قدس سرہ ذماتش
 را ذمائم و امور لائق مدحش را محاسن تصور فرمودہ بر ذماتش قبح و بر محاسنش مدح فرمودہ معرض از عدم تمہ
 بنا بر تقار و عوام گفت انچہ گفت و لفظ عصافیر کہ در حق بعض متأخرین اطلاق کرد ازین بدتر چہ توہین علماء
 خواہد شد العیاذ باللہ و بحمدہ علی تمام ہذہ الرسالہ و اصلوہ و السلام علی خاتم الرسالہ و آلہ و صحابہ ہم نصوص السیادۃ العالی

خاتمہ لطیف سپاس وافر خدای را کہ خلعت علم آدم الایمان را بر او فرستاد و فرستاد
 رسل صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را خاتم فص رسالت گردانید و بعد از ان ہزار شکر کہ در این مولانا
 رسالہ سہمی پیوستہ اسلول علی اعداد انساب رسول در طبع شوکت اسلام واقع ہوا
 لکن ہوا بہ تمام شیخ وزیر علی زریور طبع پوشیدہ و تعالی بطبع خلافت گرداناد و بجز متہ لہنی و آلہ الامجاد